

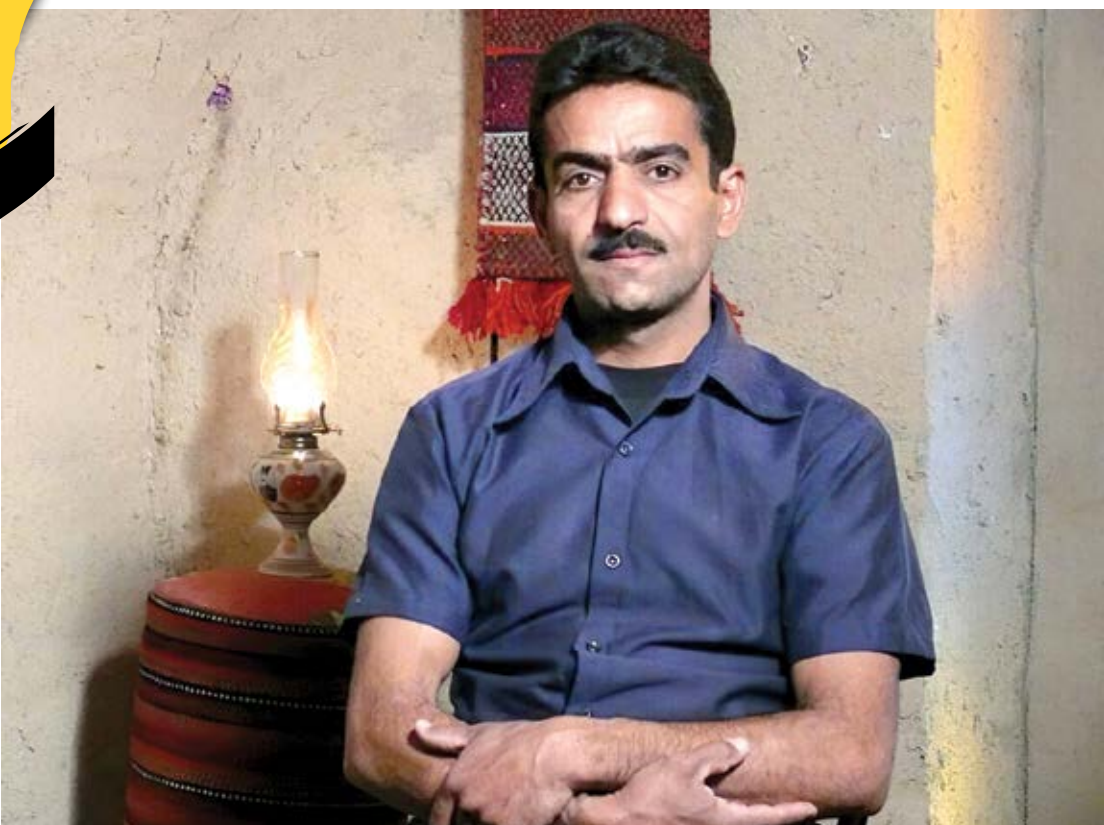
از دست‌فروشی تا خانه ۲۸ هکتاری

گفت‌و‌گو با «عباس برزگر»، کارآفرینی که از صفر مطلق شروع کرده و حالا یکی از سرمایه‌دارترین روستایی‌های ایران است و در کنار چوپانی، دامداری، باغداری و... گردشگرهای زیادی را از اسپانیا، ایتالیا، چین و... به خانه‌ساده‌اش می‌کشاند

مجید حسین زاده | روزنامه‌نگار

پرونده

روستای «بزم» در «بوانات» از توابع استان فارس که به نام دهکده «عباس برزگر» و خانواده‌اش هم شناخته می‌شود، یکی از مقاصد بسیاری از گردشگران خارجی در ایران است. داستان زندگی این کارآفرین که روستایش به واسطه تلاش‌های او به قطب گردشگری ایران تبدیل شده و خودش پدر بومگردی ایران لقب گرفته، می‌تواند الهام‌بخش بسیاری از انسان‌ها به‌خصوص جوانان باشد. باورش برای همه‌ما سخت است که او روزگاری زندگی‌اش به سختی با دست‌فروشی و شستن سنگ‌قبر‌های گذشته‌اما حالا در خانه‌ای ۲۸ هکتاری با یک بی‌ام‌دبلیو، میلیاردترین چوپان ایران است. برای گفت‌و‌گو با او چندین بار تماس گرفتیم اما هر بار یا مشغول چوپانی بود یا چیدن میوه‌ها یا خرید برای باغ‌هایش و... اما بالاخره راضی شد در پرونده زندگی‌سلام چند دقیقه‌ای با ما درباره مسیر پرفرازونشیبی که در این سال‌ها پشت‌سر گذاشته و زندگی الهام‌بخشش صحبت کند.



خجالت می‌کشیدم خانه‌های روستایی را به گردشگرها نشان بدهم

«عباس» درباره اولین بار که گردشگرها را به بازدید از روستای‌شان دعوت کرده و با استقبال آن‌ها مواجه شده، می‌گوید: «اولین بار موقعی که آن ۵ گردشگر از من خواستند که آن‌ها را در ده‌مان بگردانم و اطراف را نشان‌شان بدهم، فکر می‌کردم مردمان جوان و خوش‌ظاهر و خانه‌های نوساز جاذبه توریستی‌اند و از این که خانه عادی روستایی را نشان‌شان بدهم خجالت می‌کشیدم و فکر می‌کردم آبروی کشور می‌رود اما مشاهده کردم گردشگرهای خارجی علاقه زیادی به دیدن خانه‌های روستایی با تنورهای گلی و افراد مسن با دست‌های چروکیده و گاوو گوسفندهای‌شان دارند. این جابود که فهمیدم زندگی روستایی یکی از بهترین جاذبه‌هاست».

رفتم حافظیه تا گردشگر به خانه‌ام بیایم اما شکست خوردم

«چون قبلاً در حافظیه فال می‌فروختم، می‌دانستم گردشگرهای خارجی آن‌جا می‌روند. به فکر افتادم بروم حافظیه و به گردشگرها بگویم بیایید خانه من کته گوجه بخورید! بیایید خانه من گاو و گوسفند ببینید! بلد نی‌بوم، بیسواد بودم. بعد فهمیدم این سماجتم اشتباه بود. فهمیدم نمی‌شود یک‌پو به یک خارجی بگویی بیا خانه من!». این کارآفرین که بارها در مسیر موفقیت شکست خورده، ادامه می‌دهد: «یک روز به من گفتند در اصفهان یک همایش در جریان است و گردشگران خارجی زیادی در آن هستند. از شیراز رفتم به اصفهان. آن‌جا هم همه به من می‌حلی کردند. تا این که یک پیرمردی که راننده مینی‌بوس بود، دلش به حال من سوخت. به من گفت برای جذب گردشگر نمی‌شود همین طوری پیش آن‌ها بروی و بگویی بیایید خانه من! باید برنامه داشته باشی. او به من گفت باید بروم سراغ دفاتر آژانس‌های مسافرتی، باید آن‌ها را راضی کنم تا بیایند و منطقه ما را ببینند و آن‌را در برنامه‌های‌شان بگذارند».

کارگر نمی‌گیرم چون عاشق کارم هستم

به «عباس» می‌گویم در این چندروز هر وقت تماس گرفتم، مشغول کاری بودید؛ با این همه ثروت و دارایی چرا کارگر نمی‌گیرید که می‌گوید: «را از این که گردشگرها دوست‌م دارند، همین است که من یک روستایی و مزرعه‌دار هستم. با خانواده کار می‌کنم. من پدر بومگردی ایران هستم. اگر قرار باشد کارگر بگیرم، دیگر چه جذابیتی دارم. من یک کشاورز خوب هستم. عاشق تولید هستم. ارزش افزوده زندگی‌ام همین است. کار و تلاش من از صبح تا شب، باز زده شده است. عشق به کار هم دارم. همه روستایی‌ها کار می‌کنند اما عشق به کار در بین همه‌شان نیست. الان کسی هست که گوسفندداری می‌کند و دام می‌نالد، باغداری می‌کند و می‌نالد اما من یاد رفتم از زندگی روستایی و داشته‌هایم لذت ببرم. بنابراین نیازی به کارگر نیست چون خودم دارم از این کار‌ها، از تک‌تک این کار‌ها لذت می‌برم».

زحمت‌کشیدن بدون فکر و ایده به درد نمی‌خورد

اولین خانه‌ای که او خریده، ۸۰ متری بوده است. به مرور و در طول این سال‌ها ضمن گسترش دادن اتاق‌ها، مزرعه، باغ‌های میوه، محوطه روابز چایخانه، موز و... به آن اضافه شد. در حال حاضر آن کسب و کار ۸۰ متری به مساحتی حدود ۲۸ هکتار افزایش پیدا کرده است. از «عباس» می‌پرسم آیا آن زمان که دست‌فروشی می‌کرده، فکر می‌کرده روزی به این جا برسد که می‌گوید: «نه، هیچ وقت. ما از وقتی خودمان را باور کردیم و خدا را شکر کردیم، زندگی‌مان متحول شد. الان باغ و خانه من ۲۸ هکتار است اما آن روز‌ها، من آرزوی داشتن یک دانه درخت داشتم. ۲۷ سال تلاش کردیم و هر چه درآوریم، خرج کردیم تا کارمان رونق بگیرد. یادم هست یک روز‌هایی که من سنگ‌قبر می‌شستم. دبر را به سمت زمین و زمان پرت می‌کردم. فکر می‌کردم که بدشانسی باعث فقر و ننداری‌ام است و فکر می‌کردم باید یک قهرمانی بیابد و یکی دلش بسوزد تا پولی به من بدهد و اوضاعم خوب شود. مدام دنبال مقصر در زندگی‌ام برای بدبختی‌هایم می‌گشتم. اما یک روز فهمیدم که قهرمان زندگی‌ام خودم هستم. طلبکاری از دنیا و خداوند راه موفقیت نیست. فقط باید تلاش کرد و زحمت کشید؛ زحمت همراه با فکر. زحمت خالی به درد نمی‌خورد، تلاش همراه با ایده و نوآوری و فکر است که آدم را به همه‌جا می‌رساند. البته عشق به کار است که توفان به پایمی کنی یعنی آدم کار بکند، ایده و تفکر هم داشته باشد، عاشق کارش هم باشد، معجزه می‌شود».



بعد از سخنرانی، گله‌ام را می‌چرانم



از سرمایه‌دارترین روستایی‌های ایران می‌پرسم که این روز‌ها چه کار می‌کند که می‌گوید: «من الان گران‌ترین استاد اسارت آپ ایران هستم. برای همایش به دانشگاه و سالن‌های بزرگ در شهرهای مختلف می‌روم. من در دانشگاه‌های اروپا هم سخنرانی می‌کنم و پول می‌گیرم. تدریس هم دارم. اما همین امروز از صبح رفتم، گله‌ام را چراندم، علف‌هایم را چیدم، رفتم شهر و خوراک دام خریدم، کارهای دیگر هم انجام دادم، نزدیک ۳۰۰ کیلو گردو را به نقاط مختلف کشور پست کردم و الان که ظهر شده، برگشتم خانه و الان هم باید میوه‌ها را بار نیسان کنم. تلاش می‌کنم درست از وقت استفاده کنم. کسب در آمد از گردشگر، ارزش افزوده زندگی من است اما فقط آن نیست. الان ۲۰ هزار بومگردی در کشور داریم که خیلی‌هایشان در آستانه ورشکستگی هستند چون همه به خاطر پول، بومگردی زدند. به نظر من وقتی انسان برای پول کار کند، بدبخت می‌شود».

بچه‌هایم در مجموع به ۲۸ زبان زنده جهان صحبت می‌کنند



از او درباره همراهی خانواده‌اش می‌پرسم که می‌گوید: «همه اعضای خانواده‌ام عاشق این کار و تولید هستند. من هیچ اجباری به آن‌ها نکردم. سواد بچه‌های من در زبان در ایران یا حتی جهان بی‌همتا ست. الان بچه‌های من انگلیسی، کره‌ای، چینی، روسی، فرانسوی، ایتالیایی، اسپانیایی و... صحبت می‌کنند و این برای یک خانواده چوپان خیلی جذاب است. الان وقتی گردشگر می‌آید و می‌بیند خانواده من به ۲۷ یا ۲۸ زبان زنده دنیا مسلط است، در کنارش علف می‌چیند و گوسفندان را به صحرایم برده... تعجب می‌کند. من و خانواده‌ام اگر گران‌ترین خودروی ایران را هم داشته باشیم، افتخارمان این است که چوپان هستیم، افتخار خانم این است که هر روز صبح برود و گاوها را بدوشد. ما این کار را دوست داریم و خانواده عباس برزگر باور کردند زندگی روستایی در ایران بهترین سبک زندگی در جهان است و به همین دلیل در جهان، به عنوان یک برند شناخته می‌شویم».

جوان‌ها موفق نمی‌شوند

چون دنبال پیشرفت یک شبه هستند



از «عباس» می‌پرسم چرا صحبت‌های شما را می‌شنویم ولی باز هم موفق نمی‌شویم که می‌گوید: «جوان‌های امروزی همه می‌خواهند از پله اول بپرند روی پله دهم. می‌خواهند یک شبه موفق شوند اما من ۲۷ سال تلاش کردم، بارها زمین‌خوردم تا توانستم به این جا برسم. من در پیچی خیلی رنج بردم. برای هر کاری شما باید شروع کنید و صبور باشید تا ذره ذره عالی شوید. البته حال فرد هم باید خوب باشد. طلبکاری کنار برود و شکرگزاری بیاید. مشکل جوان‌های ما این است که یک کفش، گوشی یا... دارند، مدام به بهتر از آن فکر می‌کنند. این ضعف ماست که از داشته‌ها لذت نمی‌بریم و فقط به فکر نداشته‌ها هستیم در صورتی که اگر شما عاشق چیزهایی که دارید، باشید و قدر آن‌ها را بدانید، با حال خوب به بهتر از آن‌ها هم می‌رسید. راز به بعدی رسیدن، لذت بردن از داشته‌هاست».

حضورم در ماه‌عسل، دورهمی و خندوانه ترکاند



تلوویزیونی دیگر هم رفتم که همه‌شان پر باز دید شد. رفتم تا نشان بدهم که آدم می‌تواند ساده و روستایی باشد اما موفق. بعد از پخش آن برنامه‌ها، خیلی افراد از جاهای مختلف ایران آمدند یا به من پیام دادند که خودشان را باور کردند، کارآفرین شدند و زندگی‌شان تغییر کرده است. هنوز هم می‌بینم آدم‌هایی به من می‌گویند از درس‌هایی که از آن برنامه‌ها گرفتم، کارآفرین شدم و زندگی‌مان را ساختیم. من هم لذت می‌برم از دیدن این افراد. آن برنامه نشان داد که هر فردی می‌تواند دنیای خودش را عوض کند و به آرزوهایش برسد».

حضور در نمایشگاه بین‌المللی گردشگری برلین